



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۶

مثال باز<sup>(۱)</sup> رنجورم زمین بر، من ز بیماری  
نه با اهل زمین جنسم، نه امکان است طیاری<sup>(۲)</sup>

چو دست شاه یاد آید، فتد آتش به جان من  
نه پر دارم که بگیریم، نه بالَم می‌کند یاری

آلا ای باز مسکین، تو میان جغدها چونی؟  
نفاقی<sup>(۳)</sup> کردیی گر عشق رو بستنی به ستاری<sup>(۴)</sup>

ولیکن عشق کی پنهان شود با شعله سینه؟  
خصوصاً از دو دیده سیل همچون چشمه جاری

بس استت عزت و دوران ز نوقِ عشقِ پُر لذت  
کجا پیدا شود با عشق، یا تلخی و یا خواری؟

اگر چه تو نداری هیچ مانند الف<sup>(۵)</sup>، عشقت  
به صدر<sup>(۶)</sup> حرفها دارد چرا؟ ز آن رو که آن داری

خلاوتهای<sup>(۷)</sup> جاویدان درونِ جانِ عشاقست  
ز بهر چشم زخمست این نفیر<sup>(۸)</sup> و این همه زاری

تنِ عاشق چو رنجوران، فتاده زار بر خاکی  
نیابد گرد ایشان را به معنی مه به سیاری<sup>(۹)</sup>

مُغفل وار<sup>(۱۰)</sup> پنداری تو عاشق را، ولیکن او  
به هر دم پرده می‌سوزد ز آتشیهایِ هشیاری

لباس خویش می‌درد<sup>(۱۱)</sup>، قَبایِ جسم می‌سوزد  
که تا وقت کنار دوست، باشد از همه عاری<sup>(۱۲)</sup>

به غیر دوست هرچش هست، طَرّاران<sup>(۱۳)</sup> همی دزدند  
به معنی کرده او زین فعل بر طَرّار طَرّاری

که تا خلوت کند زیشان، کند مشغول ایشان را  
بگیرد خانه تجرید<sup>(۱۶)</sup> و خلوت را به عیاری<sup>(۱۵)</sup>

ندانی سیر این را تو که علم و عقل تو برده ست  
برون غار و تو شادان که خود در عین آن غاری

بدر زهره<sup>(۱۶)</sup> جانت، اگر ناگاه بینی تو  
که از اصحاب کُهِفِ دل چگونه دور و آغیاری<sup>(۱۷)</sup>

ز یک حرفی ز رمز دل نبردی بوی اندر عمر  
اگر چه حافظ و اهلی و استادی تو، ای قاری<sup>(۱۸)</sup>

چه دوزت داشتند ایشان که قُطِبِ<sup>(۱۹)</sup> کارها گشتی  
وزین اشغال بی‌کاران نداری تاب بی‌کاری

تورا دم دم همی آرند کاری نو به هر لحظه  
که تا نبود فراغت هیچ، بر قانون مکاری<sup>(۲۰)</sup>

گهی سُودای<sup>(۲۱)</sup> استادی، گهی شهوت درافتادی  
گهی پشتِ سپیه<sup>(۲۲)</sup> باشی، گهی در بند سالاری

دمار<sup>(۲۳)</sup> و ویل<sup>(۲۴)</sup> بر جانت، اگر مخدوم<sup>(۲۵)</sup> شمس الدین  
ز تبریزت نفرماید زکات<sup>(۲۶)</sup> جان خود یاری

### سعیدی، دیوان اشعار، غزل شماره ۵۸۹

دست در دل کن و هر پرده پندار که هست  
بدر ای سینه که از دست ملامت چاکی

### سعیدی، حکایت شماره ۷، در اخلاق درویشان

نبیند مدعی جز خویشان را  
که دارد پرده پندار در پیش

گَرَت چشَمِ خِدا بَیْنی بَیخَشند  
نَبینی هِیچ کس عَاجزتر از خویِش

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۷

شُکر کُن، غِرّه مشو، بَیْنی مکن<sup>(۳۷)</sup>  
گوش دار و هِیچ خودبَیْنی مکن

صد دریغ و درد کین عاریتِی  
اُمّتان را دور کرد از اُمّتِی

من غلام آنکه اندر هر رِباط<sup>(۳۸)</sup>  
خویِش را واصل نداند بر سِباط<sup>(۳۹)</sup>

بس رِباطی که بباید ترک کرد  
تا به مسکن در رسد یک روز مرد

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۲۸

پس بدان این اصل را ای اَصْلِجُو<sup>(۴۰)</sup>  
هر که را دَرْد است، او بُرده ست بُو<sup>(۴۱)</sup>

هر که او بیدارتر، پُر دردتر  
هر که او آگاه تر رُخ زردتر

گر ز جبرش آگهی، زاریت کو؟  
بیش زنجیرِ جَبّاریت کو؟

بسته در زنجیر، چون شادی کند؟  
کی اسیرِ حبس، آزادی کند؟

ور تو می‌ببینی که پایت بسته‌اند  
بر تو سرهنگان<sup>(۴۲)</sup> شَه بنشسته‌اند

پس تو سرهنگی<sup>(۴۳)</sup> مکن با عاجزان  
زآنکه نَبود طبع و خوی عاجز، آن

چون تو جبرِ او نمی‌بینی، مگو  
 ورمی بینی، نشان دید کو؟

در هر آن کاری که میل استت بدان  
 قدرتِ خود را همی بینی عیان

در هر آن کاری که میلت نیست و خواست  
 اندر آن جبری شدی، کین از خداست

انبیا در کارِ دنیا جبری‌اند  
 کافران در کارِ عقبی<sup>(۳۴)</sup> جبری‌اند

انبیا را کارِ عقبی اختیار  
 جاهلان را کارِ دنیا اختیار

زانکه هر مرغی به سوی جنسِ خویش  
 می‌پرد او در پس و جان، پیش پیش

کافران چون جنسِ سَجِّین<sup>(۳۵)</sup> آمدند  
 سَجِّین<sup>(۳۶)</sup> دنیا را خوش آیین<sup>(۳۷)</sup> آمدند

انبیا چون جنسِ عَلَّیین<sup>(۳۸)</sup> بُدند  
 سوی عَلَّیینِ جان و دل شدند

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۴

ای برادر چون بینی قصرِ او؟  
 چونکه در چشمِ دلت رُسته است مو

چشمِ دل از مو و علتِ پاک آر  
 وآنکه آن دیدارِ قصرش چشم دار

هر که را هست از هوس ها جانِ پاک  
 زود بیند حضرت و ایوانِ پاک

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶

چونکه غم بینی، تو استغفار کن  
غم به امر خالق آمد، کار کن

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۸

چند آن لنگی تو زهوار شد  
چند جانت بی غم و آزار شد

ای مُغْفَل<sup>(۴۹)</sup> رشته‌ای بر پای بند  
تا ز خود هم گم نگردی ای لَوْنِد<sup>(۴۰)</sup>

ناسپاسی و فراموشی تو  
یاد ناورد آن عسل‌نوشی تو

لاجرم آن راه، بر تو بسته شد  
چون دل اهل دل، از تو خسته شد

زودشان دریاب و استغفار کن  
همچو ابری، گریه‌های زار کن

تا گلستانشان سوی تو بشکفد  
میوه‌های پخته بر خود واگفد<sup>(۴۱)</sup>

هم بر آن در گرد، کم از سگ مباش  
با سگ کُهِفِ اَر شدستی خواجه‌تاش<sup>(۴۲)</sup>

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۶۳

کی بُود کز وجود باز رَهَم  
در عدم درپریم چو طیارِی؟

کی بُود کز قفس برون پَرَد  
مرغِ جانم به سوی گلزاری؟

بچشد او غریب چاشت<sup>(۴۳)</sup> خوری  
بگشاید عجیب منقاری

چون دل و چشم، معده نور خورد  
زانکه اصلِ غذا بُد اُنواری

بِلْ هُمْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ  
بخورد یُرْزَقُونَ\* در اسراری

آهویِ مشکِ نافِ من برهد  
ناگه از دامِ چرخِ مکاری

جان بر جان‌هایِ پاک رود  
در جهانی که نیست پیکاری

### \* قرآن کریم، سوره آل عمران(۳)، آیه ۱۶۹

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۴

چون کند دعوی<sup>(۴۴)</sup> خیاطیِ خَسی<sup>(۴۵)</sup>  
افکند در پیش او شه، اطلسی

که بپر این را بَغْلَطاق<sup>(۴۶)</sup> فراخ  
ز امتحان پیدا شود او را دو شاخ

گر نبودی امتحان هر بدی  
هر مُخَنَّتْ<sup>(۴۷)</sup> در وَغَا<sup>(۴۸)</sup> رُستم بدی

خود مُخَنَّتْ را زره پوشیده گیر  
چون ببیند زخم، گردد چون اسیر

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۱

یُسْر (۴۹) با عُسر\*\* (۵۰) است، هین آیس (۵۱) مباح  
راه داری زین مَمات (۵۲) اندر معاش

رُوح (۵۳) خواهی، جُبّه (۵۴) بشکاف ای پسر  
تا از آن صَفَوْت (۵۵) برآری زود سر

### \*\* قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

پس بی تردید با دشواری آسانی است.

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۳

زنده شد او چون پیمبر را بدید  
گوییا آن دم مر او را آفرید

گفت: بیماری، مرا این بخت داد  
کآمد این سلطان بر من بامداد

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۶۴

چون گرفتار گُنه می‌آمدم  
غرقه دست اندر حَشایش (۵۶) می‌زدم

از تو تهدید و وعیدی می‌رسید  
مجربان را از عذابِ بس شدید

مُضْطَرِب می‌گشتم و چاره نبود  
بند محکم بود و قفلِ ناگشود

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۷۵

من همی‌گفتم که یا رب آن عذاب  
هم درین عالم بران بر من شتاب

تا در آن عالم فراغت باشدم  
در چنین درخواست حلقه می‌زدم

این چنین رنجوری پیدام شد  
جان من از رنج، بی آرام شد

مانده‌ام از ذکر، وز اوراد<sup>(۵۷)</sup> خود  
بیخبر گشتم ز خویش و نیک و بد

گر نمی‌دیدم کنون من روی تو  
ای خجسته، و ای مبارک بوی تو

می‌شدم از بند، من یکبارگی  
کردیم شاهانه این غمخوارگی

گفت: هی هی این دعا دیگر مکن  
بر مکن تو خویش را از بیخ و بُن

تو چه طاقت داری ای مور نَرُند<sup>(۵۸)</sup>  
که نهد بر تو چنان کوه بلند؟

گفت: توبه کردم ای سلطان که من  
از سر جلدی<sup>(۵۹)</sup> نلافم هیچ فن

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۱

گفت پیغمبر: مر آن بیمار را  
این بگو کای سهل‌کن<sup>(۶۰)</sup> دشوار را

آتِنَا فی دَارِ دُنْیَانَا حَسَن  
آتِنَا فی دَارِ عُقْبَانَا حَسَن \*\*\*



پروردگارا در سرای دنیا بر ما خیر و نیکی ارزانی دار، و در سرای آخرت نیز خیر و نیکی بر ما عطا فرما.

راه را بر ما چو بستان کن لطیف  
منزل ما، خود تو باشی ای شریف<sup>(۶۱)</sup>

مؤمنان در حشر گویند: ای ملک  
نی که دوزخ بود راه مشتَرک؟

مؤمن و کافر بر او یابد گذار  
ما ندیدیم اندرین ره، دود و نار<sup>(۶۲)</sup>

نک بهشت و بارگاه ایمنی  
پس کجا بود آن گذرگاه دنی<sup>(۶۳)</sup>؟

پس ملک گوید که آن روضه<sup>(۶۴)</sup> خضر<sup>(۶۵)</sup>  
که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

دوزخ آن بود و سیاستگاه سخت  
بر شما شد باغ و بستان و درخت

چون شما این نفس دوزخ‌خوی<sup>(۶۶)</sup> را  
آتشی گبر<sup>(۶۷)</sup> فتنه‌جوی را

جهدها کردید و او شد پر صفا  
نار را گشتید از بهر خدا

آتش شهوت که شعله می‌زدی  
سبزه تقوی شد و نور هدی

آتش خشم از شما هم جلم<sup>(۶۸)</sup> شد  
ظلمت جهل از شما هم علم شد

آتش حرص از شما ایثار شد  
و آن حسد چون خار بُد، گلزار شد

چون شما این جمله آتش های خویش  
بهر حق گشتید جمله پیش پیش

نفس ناری را چو باغی ساختید  
اندرو تخم وفا انداختید

\*\*\* قرآن کریم، سوره بقره(۲)، آیه ۲۰۱

... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

... پروردگارا در دنیا، به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی ارزانی دار و ما را از کیفر دوزخ مصون دار.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۴۶

ظِلٌّ<sup>(۶۹)</sup> ذَلَّتْ نَفْسُهُ خَوْش مَضْجَعِي<sup>(۷۰)</sup> ست  
مُسْتَعِدٌّ أَنْ صفا را مَهْجَعِي<sup>(۷۱)</sup> ست

سایه خاکساری و انکسار نفس، (کوچک کردن من زهنی)، واقعاً خوابگاه خوبی است، این خوابگاه برای کسی است، که لایق و مستعد آن صفا باشد.

گر ازین سایه زوی سوی منی  
زود طاغی<sup>(۷۲)</sup> گردی و ره گم کنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۹۴

ای خُنک آن را که ذَلَّتْ نَفْسُهُ  
وای آن کس را که یُرْدِي رَفْسُهُ

خوشا به حال کسی که نفسش خوار و ذلیل شده باشد؛ و وای به حال کسی که ضربات نفس، او را هلاک کند.

### خبر

« خوشا به حال کسی که نفسش رام و خوار شده و کسبش حلال گشته و درونش نکو شده و برونش شکوهمند گردیده و گزند خود از مردم دور کرده است.»

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۸

این همی دانم، ولی مَسْتیِّ تن  
میگشاید بی مرادِ من دهن

آنچنان کز عطسه و از خامیاز<sup>(۷۳)</sup>  
این دهان گردد به ناخواه تو باز

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۱۹

یک نشانِ آدم آن بود از ازل  
که مَلایک سَر نهندش از محل

یک نشانِ دیگر آنکه آن بلیس<sup>(۷۴)</sup>  
نَنهَدش سَر که منم شاه و رئیس

لیک اگر ابلیس هم ساجِد<sup>(۷۵)</sup> شدی  
او نبودی آدم، او غیری بُدی

هم سُجودِ هر مَلک<sup>(۷۶)</sup>، میزانِ اوست  
هم جُحودِ آن عَدو، بُرهانِ اوست

هم گواهِ اوست اقرارِ مَلک  
هم گواهِ اوست کُفران<sup>(۷۷)</sup> سَنگک<sup>(۷۸)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۱۵

لیک چون رنجی دهد بدبخت را  
او گریزند به کُفرانِ رخت را

نیکبختی را چو حق رنجی دهد  
رخت را نزدیکتر وا می‌نهد

### قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۲۰

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا

هر گاه انسان فاقد تزکیه نفس دچار گزندی شود جَزَع و فَزَع (۷۹) می کند

### قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

همان صابرانى که هر گاه به ایشان مصیبتى رسد، گویند همانا ما از آن خداییم و به سوى او بازگشت کنیم.

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۰

چون محک آمد بلا و بیم جان  
زان پدید آید شجاع از هر جبان<sup>(۸)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۸

زین سبب فرمود: استتنا کنید  
گر خدا خواهد به پیمان بر زنید

هر زمان دل را دگر میلی دهم  
هر نفس بر دل دگر داغی نهم

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ  
كُلُّ شَيْءٍ عَنُّ مُرَادِي لَا يَحِيدُ

در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی شود.

### قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

هر کس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۳۵

غیب را ابری و آبی دیگرست  
آسمان و آفتابی، دیگرست

ناید آن اِلاّ که بر خاصان پدید  
باقیان فی لَبْسِ مِنْ خَلْقِ جَدید

جهان غیب، تنها برای خواصّ حق، ظاهر و نمایان است، و سایر مردم از این خلق جدید بی خبر و ناکامند.

## قرآن کریم، سوره ق(۵۰)، آیه ۱۵

أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

مگر ما از آفرینش نخستین درمانده شدیم [ که نتوانیم خلاق را دوباره زنده کنیم؟! هرگز چنین نیست ] بلکه آنان از آفرینشی نو به شک و شبهه اندرند.

- (۱) باز: پرندهای شکاری با منقار خمیده و چنگالهای قوی و پرهای قهوه‌ای سیر که بیشتر در کوهها به سر می‌برد
- (۲) طیر: پرواز کردن، پریدن
- (۳) نفاق: دورویی کردن، مکر و ریا
- (۴) ستّار: بسیار پوشاننده
- (۵) الف: راست، مستقیم، در مکتبهای قدیم الف را که نقطه یی و علامتی ندارد، به کویکان چنین تعلیم می‌دادند که الف هیچ ندارد
- (۶) صُدور: جمع: صُدور، سینه، قسمت بالای چیزی، اول هر چیز
- (۷) خَلوات: دلپذیر بودن، شیرینی
- (۸) نَفیر: ناله و زاری، فریاد
- (۹) سَيّار: آنکه یا آنچه همیشه یا به طور متناوب حرکت کند یا از جایی به جای دیگر برده شود، چراغ سیار.
- (۱۰) مَعْقَل وار: مانند غافلان و بی خبران
- (۱۱) دَریدن: پاره کردن، چاک دادن
- (۱۲) عاری: برهنه، بی بهره
- (۱۳) طَرّار: دزد، جیب بُر
- (۱۴) تَجَرید: ترک کردن علائق و اغراض دنیوی و به طاعت و عبادت پرداختن، تنهایی
- (۱۵) عِبّار: جوانمرد
- (۱۶) زَهره: عضوی کیسه‌مانند که به کبد چسبیده و صفرا در آن جا دارد، کیسه زرداب، کیسه صفرا، دلیری، یارا، جرئت، قدامت معتقد بودند که ترس شدید سبب ترکیدن زهره می‌شود
- (۱۷) اَعبار: جمع غَیر، بیگانه
- (۱۸) قاری: قرآن خوان
- (۱۹) قُطب: شیخ و مہتر قوم
- (۲۰) مَنگار: حیلہ گر، فریبکار
- (۲۱) سُویدا: خیال بافی
- (۲۲) سِبّه: مخفف سپاه
- (۲۳) مَمار: هلاک شدن، تباہ شدن
- (۲۴) ویل: فرا رسیدن شر و بدی، هلاک، مصیبت، سختی، فغان، آه و ناله
- (۲۵) مَخدوم: سرور، آقا، کسی که به او خدمت می‌کنند
- (۲۶) زکات: قسمتی از مال که به دستور شرع باید در راه خدا داده شود
- (۲۷) بینی کردن: تکبر کردن، مغرور شدن
- (۲۸) رباط: خانه، سرا
- (۲۹) بساط: سفره، خوان
- (۳۰) اصلجُو: کسی که اصل و ریشه هر چیز را بجوید. در اینجا جوینده حقایق
- (۳۱) بُر بردن: پی بردن به وجود چیزی، شناخت و آگاهی
- (۳۲) سرهنگ: پیشرو لشکر، پهلوان، مأمور اجرای حکم کیفر
- (۳۳) سرهنگی: حالت و عمل سرهنگان، کنایه از بکار گرفتن زور و ضرب و امر و نهی
- (۳۴) عُقبی: آخرت، جهان دیگر، رستاخیز
- (۳۵) سبّین: دائم، ثابت، سخت
- (۳۶) سبجن: زندان

- (۳۷) خوش آیین آمدن: چیزی را با روی خوش و رضایت کامل پذیرفتن  
 (۳۸) عَلْبَبین: آسمان هفتم، بهشت، آنجا که نامه عمل فرشتگان است، ملکوت اعلی  
 (۳۹) مُغْفَل: کوبن، سبک مغز  
 (۴۰) لَوْنَد: شهوت پرست و عشوه گر  
 (۴۱) وَاِکْفَد: شکافته گردد، گفیدن به معنی شکافتن است  
 (۴۲) خَوَاجِمَاتُش: هم شهری، در این بیت منظور همخو شدن با سگ در وفاداری  
 (۴۳) چاشت: غذا، صبحانه  
 (۴۴) دَعْوَى: ادعا کردن  
 (۴۵) حَس: انسان پست، فرومایه  
 (۴۶) بَطْلَاق: قبا، لباس  
 (۴۷) مَحْنَت: نامرد، مردی که اطوار زنانه دارد  
 (۴۸) وَغَا: جنگ و پیکار  
 (۴۹) یَسِر: آسانی  
 (۵۰) عُس: سختی  
 (۵۱) آیس: نا امید  
 (۵۲) مَمَات: مرگ  
 (۵۳) زَوْج: آسودگی، آسایش  
 (۵۴) جُه: جامه کشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر بر تن کنند، خرجه  
 (۵۵) صَفْوَت: خالص، پاکیزه و برگزیده  
 (۵۶) حَشَابِش: گیاهان خشک، جمع خشبش  
 (۵۷) اوراد: دعاها، جمع ورد  
 (۵۸) تَزْدَد: اندوهگین، افسرده، پژمرده  
 (۵۹) جَلْدی: گستاخی  
 (۶۰) سَهْلَکُن: آسان کننده  
 (۶۱) شَرِيف: بزرگوار، بلند قدر  
 (۶۲) نار: آتش  
 (۶۳) دَنی: پست، ناکس، حقیر  
 (۶۴) رَوْضَه: باغ، بهشت  
 (۶۵) حَضَر: سبز  
 (۶۶) نَفْس دَوْرُخُوی: نفس اماره که صفت دوزخی دارد  
 (۶۷) گَبَر: کافر  
 (۶۸) جَلَم: بردباری، شکیبایی  
 (۶۹) ظِل: سایه  
 (۷۰) مَضْجَع: خوابگاه، جمع: مَضَاجِع  
 (۷۱) مَهْجَع: خوابگاه، جمع: مَهَاجِع  
 (۷۲) طَاغی: سرکش، طغیان‌کننده  
 (۷۳) خَامِیاز: خمیازه  
 (۷۴) پَلِیس: مخفف ابلیس، شیطان  
 (۷۴) سَاجِد: سجده کننده  
 (۷۵) مَلْک: فرشته  
 (۷۷) کُفْران: ناسپاسی کردن  
 (۷۸) سَنْکک: سگ حقیر، منظور ابلیس  
 (۷۹) جَزَع و قَزَع: ناله و زاری  
 (۸۰) جَبَان: ترسو